

— حمید عطائی نظری
استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

هَفَوَات و سَرَقَات: پژوهش نامه یا پژوهش نما؟

نگاهی انتقادی به کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر
امامیه از آغاز تا ظهور صفویه»

۸۲-۶۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هَفَوَات و سَرَقَات: پِزوهش نامه يا پِزوهش نما؟
نگاهی انتقادی به کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه»
حمید عطائی نظری

چکیده: کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه» نوشته آقایان مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی کاشانی از تازه ترین آثار است که در زمینه تحقیق در تاریخ تفکر امامیه انتشار یافته است. در مقاله حاضر به برخی از ایرادات و لغزشهای مشهود در این کتاب از جمله: انتحال یا سرقت مطالب، بیان ادعاهای مطالب نادرست، آشفتگی و نابسامانی در بیان عبارات، عدم ربط و فقدان پیوند صحیح میان مطالب کتاب، و اغلاط حروفنگاشتی اشاره می شود.

کلید واژه: تاریخ تفکر امامیه، مهدی فرمانیان، مصطفی صادقی کاشانی.

Plagiarism: a Real Research or a Fake One?

A Critical Review of the Book "A Look at the History of Imami's Thinking from the Beginning to the Advent of the Safavid"

By: Hamid Atāie Nazari

Abstract: *A Look at the History of Imami's Thinking from the Beginning to the Advent of the Safavid*, by Mahdi Farmāniān and Muṣṭafā Sādiqi Kāshāni, is one of the latest works published in the research area of the history of Imami thinking. In the present article, some of the drawbacks and obvious mistakes in this book are mentioned including plagiarism, false claims, disordered and confusing sentences, lack of a proper link between subjects of the book, and typos.

Key words: The history of Imami thinking, Mahdi Farmāniān, Muṣṭafā Sādiqi Kāshāni,

هَفَوَات و سَرَقَات: تحقیق أم تقلید تحقیق؟

نظرة نقدية على كتاب إطلالة على تاريخ الفكر الإمامي من بداياته إلى ظهور الصفوية
حمید عطائی نظری

کتاب نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه (= إطلالة على تاريخ الفكر الإمامي من بداياته إلى ظهور الصفوية) من تأليف مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی کاشانی هو أحد أحدث ما صدر من الكتب في مجال البحث عن تاريخ الفكر الإمامي.

والمقال الحالي يشير إلى بعض المآخذ والاشتباهات التي يلاحظها المطالع لهذا الكتاب، ومنها: سرقة المطالب وانتحالها، بيان الادعاءات والمطالب الخاطئة، الارتباك وعدم الانسجام في بيان العبارات، انعدام الترابط وفقدان العلاقة الواضحة الصحيحة بين مطالب الكتاب، والأغلاط الطباعية.

المفردات الأساسية: تاريخ تفکر امامیه (= تاريخ الفكر الإمامي)، مهدی فرمانیان، مصطفی صادقی کاشانی.

هَفَوَات و سَرَقَات: پژوهش نامه یا پژوهش نما؟

— حمید عطائی نظری
استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

نگاهی انتقادی به کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه»

نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه؛ مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی کاشانی؛ قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴.

«تاریخ تفکر امامیه» از موضوعات بسیار حساس و بحث برانگیز در حیطه شناخت امامیه است. از این رو طبیعی است که نگارش های منتشر شده در این زمینه نیز مورد توجه امامیه پژوهان و علاقه مندان به آشنایی با این مکتب قرار گیرد. تاکنون آثار متعددی در زمینه شناخت تاریخ اندیشه امامیه نگاشته شده است، ولی همچنان با فقدان تحقیقات دقیق و عمیق در این عرصه روبرو هستیم و نقاط ابهام بسیاری در خصوص این موضوع فراروی ما وجود دارد.

چندی پیش کتابی با عنوان «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه» نوشته دو تن از استادان پژوهشگاه ها و دانشگاه های قم، یعنی آقایان مهدی فرمانیان و مصطفی صادقی کاشانی، از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (یعنی همان پژوهشگاهی که صاحب این قلم چند سالی است توفیق خدمت در آن را دارد و امیدوار است پس از نگارش این نقد نیز آن توفیق استمرار یابد و از وی سلب نشود!) منتشر شد که با توجه به اهمیت موضوع نگارش، توجه علاقه مندان را به خود معطوف گرداند و راقم این سطور را نیز که از دل بستگان فحوص در جوانب تاریخ تفکر امامیه است، شتابان به تهیه آن واداشت. امید داشتیم کتابی که به قلم دو نفر از استادان و پژوهشگران نام آشنای حوزه علمیه قم نوشته شده است و با ارزیابی و نظارت چند استاد پراوازه دیگر به سرانجام رسیده، و از سوی پژوهشگاهی معتبر و خوش آوازه منتشر شده است، پژوهش نامه و تحقیقی ارزشمند در موضوع پیشگفته باشد، ولی شوربختانه در همان تصفح نخستین دریافتم با کتابی آشفته و سطحی مواجه هستم که مع الأسف تسامح و تساهل در نگرش و نگارش و ویرایش تقریباً در تمام ارکان آن مشهود است. عجیب است که این کتاب، افزون بر دو نویسنده، دو ارزیاب و یک ویراستار داشته است، ولی ظاهراً هیچ یک از ایشان فرصت یک بار خواندن کامل و دقیق این کتاب کم حجم را نداشته اند و بدین سان، زمینه انتشار اثری شتابزده و نابسامان را فراهم آورده اند؛ ورنه باور پذیر نیست که این همه نابسامانی از مقابل چشم دیده و رانی اهل دانش و بینش گذشته و توجه و تنبّه ایشان را برنینگخته باشد.

چنان که از نام کتاب پیداست، نویسندگان محترم، در این کتاب، درصدد ارائه گزارشی مختصر از تاریخ تفکر امامیه از آغاز پیدایی تشیع تا عصر صفویه بوده اند. کتاب، حجمی در حدود ۱۹۲ صفحه دارد و در شش فصل به ترتیب زیر سامان یافته است:

فصل اول: دوران حضور.

فصل دوم: مکتب قم.

فصل سوم: مکتب بغداد.

فصل چهارم: ادامه تفکر قم و بغداد در قرن ششم و هفتم.

فصل پنجم: خردگرایی فلسفی (فلسفه منشاء).

فصل ششم: ورود عرفان ابن عربی به شیعه.

اگر چه سخن گفتن درباره تاریخ اندیشه امامیه، آن هم با آن عرض و طول فراخ (از آغاز تا صفویه) و این حجم اندک کتاب که نویسندگان مد نظر خویش داشته‌اند، کاری سخت دشوار به نظر می‌رسد، لایه نویسندگان باید در حدّ توان خود تلاش می‌کرده‌اند تا در فصول یادشده توصیفی اجمالی از دیدگاه‌های بنیانگذاران و شخصیت‌های برجسته مکاتب فکری مختلف امامیه در موضوعات گوناگون ارائه دهند. برداشت راقم این سطور آن است که گزارش نویسندگان محترم از نظرگاه‌های برجستگان مکاتب فکری امامیه گزارشی است شتابزده و فاقد جامعیت و دقت و تحلیل لازم. برای ارائه چنان گزارشی باید تمام آثار بزرگان هر مکتب به دقت بررسی شود و نتیجه آن به خواننده عرضه شود. توصیف ساده دیدگاه‌های چند تن از دانشوران امامی، صرفاً با استناد به چند کتاب معروف از آنها، بدون لحاظ سایر آثار گونه‌گون ایشان، ثمری ندارد جز تصویری سطحی و ناقص از ایستارهای آن ناموران، چنان‌که در کتاب نگاهی به تاریخ تفکر امامیه شاهد آن هستیم. پدیدآورندگان کتاب البتّه در باب تاریخ اندیشه شیعی گاه نکات خوب و ارزنده‌ای را یادآور شده‌اند، اما افسوس که قرین شدن آن با هَفَوَات (= لغزش‌ها) بسیار و سَرَقَات قابل توجه، ارجح و ارزش کوشش‌های ایشان را سخت فرومی‌کاهد و اعتماد خواننده را از نویسندگان و کتاب سلب می‌کند. در واقع، خواننده اکنون نمی‌داند که آیا آن اندک مطالب ناب و ارزنده کتاب هم جزء موارد سرقتی و انتحالی نویسندگان از آثار دیگران است یا اینکه حاصل پژوهش و اندیشه خودشان بوده است؟

پیش از آنکه وارد نقد جزئیات کتاب شویم، اجازه دهید بخشی از توصیفات مدیر محترم پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم السلام) را درباره این کتاب - که اثر مذکور در زمره منشورات پژوهشکده ایشان قرار گرفته است -، نظاره کنیم. مدیر یادشده در مقدمه اثر در باب کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه» خاطرنشان کرده‌اند:

این نوشته با همه نقاط قوتی که برای آن می‌شناسیم و نکات ضعف احتمالی، گام نخست، در راهی پرسنگلاخ و سخت گذر است. (ص ۱۰)

پس از آن یادآور شده‌اند:

اثر حاضر با تلاش و زحمت چند ساله محقق ارجمند جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر مهدی فرمانیان و با مراجعه به منابع و

مصادر دست اول و تحقیقات جدید پژوهشگران و نظارت، دقت و نکته‌سنجی‌های چندتن از متخصصان علم تاریخ و کلام به بار نشسته و از این حیث اثری درخور و قابل اعتناست؛ با وجود این، خالی از احتمال خلل و کاستی نیست. (ص ۱۱)

اکنون که پایگاه کتاب از نگاه متصدی انتشار آن روشن شد، پاره‌ای از لغزش‌ها و کژی‌های گونه‌گون آن را با یکدیگر مرور می‌کنیم تا با حاصل «تلاش و زحمت چند ساله محقق ارجمند جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر مهدی فرمانیان» - که ظاهراً نویسنده اصلی کتاب هم به شمار می‌آیند - به خوبی آشنا شویم و ببینیم آیا ممکن است چنین کتاب عیبناکی با «دقت و نکته‌سنجی‌های چندتن از متخصصان علم تاریخ و کلام به بار

نشسته» باشد؟

۱. انتحال یا سرقت مطالب

یکی از ایرادات اساسی کتاب نگاهی به تاریخ تفکر امامیه از آغاز تا ظهور صفویه، وقوع خواسته یا ناخواسته انتحال در بخش‌هایی از آن است. در حقیقت، قسمت‌های عمده‌ای از فصل دوم کتاب یادشده، به ویژه گزارشی که نویسندگان از آراء و اندیشه‌های شیخ صدوق در موضوعات مختلف کلامی بیان کرده‌اند، رونویس محض است از کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید نوشته کشیش اسلام‌پژوه مارتین مک‌درموت بدون آنکه ارجاعی به این کتاب داده شود! البتّه نویسندگان محترم به ظاهر کوشیده‌اند با انجام تغییراتی اندک در عبارات، بر این کار خود سرپوش گذارند، ولی با مقایسه‌ای گذرا میان عبارات، وقوع انتحال آشکار می‌گردد. در ادامه برخی از نمونه‌های انتحال در این کتاب را ضمن جدولی تطبیقی نشان می‌دهیم:

ردیف	متن کتاب نگاهی به تاریخ تفکر امامیه	متن کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید
۱	<p>ص ۴۲-۴۳: این گفته حاکی از آن است که یک سرنوشت تعیین شده برای آدمی وجود دارد، هر چند نکته مورد نظر در این روایت آن است که انسان مسئول همه چیز واقع نخواهد بود.</p> <p>شیخ صدوق برای تأکید بیشتر بر خودداری از این بحث شود، حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را درباره سرنوشت و تقدیر نقل می‌کند که حضرت فرمود: «قضا و قدر دریای ژرفی است؛ به آن داخل مشو... راه تاریکی است؛ از آن مگذر... رازی خدای است؛ آن را آشکار مکن [در باره آن سخن نگو].»</p> <p>ولی بلافاصله پس از آوردن این کلام، با کنار گذاشتن یک طرف این مورد نزاع، بحث خود را پایان می‌دهد و می‌گوید: «هر کس باید به آن معتقد باشد که قدریان، مجوسیان امت اسلامند؛ آنان کسانی هستند که می‌خواهند خدا را از طریق عدل او وصف کنند، و به همین جهت او را از ملک و سلطه‌اش محروم ساختند.»</p> <p>ارجاع به این روایت در اینجا بدون شک به منظور ضدیت با مذهب معتزله درباره عدل خداست. شیخ صدوق در کتاب الهدایة، در عین انکار این نکته که خدا مردمان را به نافرمانی مجبور می‌کند یا آنان را به تکلیفی بیش از توانایی ایشان مکلف می‌سازد، با این آموزه که آدمی قدرت‌گزینش و انتخاب کردن افعال خود را داشته باشد مخالف است.</p>	<p>ص ۴۵۲-۴۵۳: این گفته به صورت ضمنی حاکی از آن است که یک سرنوشت تعیین شده برای آدمی وجود دارد، هر چند نکته مورد نظر در این روایت آن است که انسان مسئول همه چیز واقع نخواهد شد.</p> <p>این بابویه برای تأکید بیشتر درباره اینکه از همه این بحث خودداری شود، گفته‌ای از حضرت امیرالمؤمنین (ع) را درباره سرنوشت و تقدیر نقل می‌کند که گفت: «دریای ژرفی است؛ به آن داخل مشو... راه تاریکی است؛ از آن مگذر... رازی خدای است؛ آن را آشفته مکن.»</p> <p>ولی این بابویه، بلافاصله پس از آوردن این کلام، با کنار گذاشتن یک طرف این مورد نزاع، بحث خود را پایان می‌دهد. می‌گوید: «هر کس باید به آن معتقد باشد که قدریان مجوسیان امت اسلامند؛ آنان کسانی هستند که می‌خواهند خدا را از طریق عدل او وصف کنند، و به همین جهت او را از ملک و سلطه‌اش محروم ساختند.»</p> <p>ارجاع به این روایت در اینجا بدون شک به منظور ضدیت با مذهب معتزله درباره عدل خدا بوده است. این بابویه در «کتاب الهدایة»، در عین انکار این نکته که خدا مردمان را به نافرمانی مجبور کند یا آنان را به تکلیفی بیش از توانایی ایشان مکلف می‌سازد، با این آموزه که آدمی قدرت‌گزینش و انتخاب کردن افعال خود را داشته باشد مخالف است.</p>
۲	<p>ص ۴۴-۴۵: شیخ صدوق مسئله مخلوق نبودن قرآن را در ضمن توضیحی پیرامون یک روایت آورده است که بنا بر آن روایت، خوارج حضرت علی (علیه السلام) را به سبب حکم قراردادن ابوموسی اشعری در دین سرزنش کردند؛ حضرت فرمود: «به خدای سوگند که من نه یک مخلوق، بلکه قرآن را حکم قرار دادم.» شیخ صدوق توضیح می‌دهد که قرآن کلام خدا و وحی خدا خوانده شده، ولی حضرت تنها از آن جهت نفرمود قرآن مخلوق است؛ چرا که «مخلوق» ممکن است به معنای ساخته و پرداخته نیز باشد و ی... سازشی میان روایت حضرت علی (علیه السلام) و روایات امامان دیگر ایجاد می‌کند؛ بنابراین روایات امامان ابا داشتند قرآن را مخلوق یا غیر مخلوق بنامند، بلکه آن را کلام خدا می‌نامیدند. این کار شیخ صدوق سازشی با پاسخی از امام صادق (علیه السلام) که در آن قرآن را محدث خوانده بود نیز به شمار می‌رود.</p> <p>شیخ صدوق سپس برای تأیید نظر محدث بودن قرآن، سه دلیل می‌آورد و نظری را نیز درباره قدیم و محدث بودن که یکی از ارکان برهان کلامی بر وجود خداست، نشان می‌دهد...</p> <p>برهان این است که چون پاره‌های قرآن جدا جدا نازل شده و بعداً به یکدیگر پیوسته است، مشتمل بر عرض اتصال و انفصال هستند و مشمول این حکم‌اند؛ چرا که هر چه اتصال و انفصال پیدا کند محدث است. این یکی از مقدمات وی برای اثبات وجود خدا از راه محدث بودن جهان است. برهان دوم مبتنی بر این فرض است که حکم درباره شخصی که وجود ندارد باطل است.</p> <p>برهان سوم شیخ صدوق متکی بر واقعیت نسخ احکام است. برهان اول و سوم مستلزم فرض کردن قبلی چیزهایی است که در استدلال کلامی برای وجود خدا مبتنی بر حدوث عالم لحاظ می‌شود. شیخ مفید نیز همسوبا روایات شیعی قرآن را محدث می‌داند؛ ولی استدلال وی برای اثبات این امر، مأخوذ از ماهیت کلام ملفوظ است که باید در لحظاتی که در پی یکدیگر می‌آیند تولید شود.</p>	<p>ص ۴۶۶-۴۶۸: این بابویه مسئله مخلوق نبودن قرآن را در ضمن توضیحی بریک روایت آورده است که بنا بر آن چون خوارج حضرت علی (ع) را از آن سرزنش کردند که ابوموسی اشعری را حکم در دین قرار داده است، گفت: «به خدای سوگند که من نه یک آفریده بلکه قرآن را حکم قرار دادم.» این بابویه توضیح می‌دهد که قرآن کلام خدا و وحی خدا خوانده شده، ولی تنها از آن جهت گفته نشده که مخلوق است که «مخلوق» ممکن است به معنای ساخته و پرداخته و برافته (مکذوب) نیز باشد...</p> <p>در اینجا این بابویه سازشی میان روایت منسوب به حضرت علی (ع) و روایات منسوب به امامان دیگر ایجاد می‌کند که بنا بر این روایات امامان از آن ابا داشتند که قرآن را مخلوق یا غیر مخلوق بنامند، بلکه آن را کلام خدا می‌نامیدند، و نیز سازشی با پاسخی از امام صادق (ع) که در آن قرآن را محدث خوانده بود.</p> <p>سپس، برای تأیید نظر محدث بودن قرآن، این بابویه سه دلیل می‌آورد که نیز نظری را درباره اختلاف میان قدیم و محدث بودن که یکی از ارکان برهان کلامی بر وجود خداست، نشان می‌دهد.</p> <p>برهان این است که چون پاره‌های قرآن جدا جدا نازل شده و سپس به یکدیگر پیوسته است، پس این پاره‌ها مشتمل بر عرض اتصال و انفصال هستند و بنا بر این مشمول این حکم‌اند که هر چه اتصال و انفصال پیدا کند محدث است. این یکی از مقدمات وی برای اثبات وجود خدا از راه محدث بودن جهان است. برهان دوم مبتنی بر این فرض است که حکم درباره شخصی که وجود ندارد باطل است...</p> <p>برهان سوم این بابویه متکی بر واقعیت نسخ احکام است... برهان اول و سوم از این سه برهان، مستلزم فرض کردن قبلی چیزهایی است که در استدلال کلامی برای وجود خدا مبتنی بر حدوث عالم مورد ملاحظه واقع می‌شود. مفید نیز همانند روایات شیعی بر آن است که قرآن محدث است. ولی استدلال وی برای اثبات این امر مأخوذ از ماهیت کلام ملفوظ است که می‌بایستی در لحظاتی که پی در پی یکدیگر می‌آیند تولید شود.</p>

۳	<p>ص ۴۷: میان صدوق و مفید درباره اینکه آیا محفوظ ماندن از گناه و عصمت شامل مصونیت از سهو نیز می‌شود اختلاف است. مبدأ این اختلاف حدیثی است که شیخ صدوق آن را از یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به نام ذوالیدین نقل کرده است.</p>	<p>ص ۴۷۱: میان ابن بابویه و مفید درباره اینکه آیا محفوظ ماندن از گناه و عصمت شامل مصونیت از سهو نیز می‌شود اختلاف است. مبدأ این اختلاف حدیثی است که ابن بابویه آن را از یکی از اصحاب پیغمبر (ص) به نام ذوالیدین نقل کرده است.</p>
۴	<p>ص ۴۷: اگر ممکن باشد پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این مورد دچار سهو و اشتباه شود، در رساندن وحی الهی نیز امکان پیش آمدن چنین اشتباهی می‌رود، چه این هردو از وظایف او است. شیخ صدوق در جواب می‌گوید نماز تکلیفی برای همگان است پس پیغمبر که در ادای این تکلیف با دیگران سهیم است امکان دارد سهو کند، ولی وظیفه پیغمبری مخصوص اوست، و از این بابت خدا او را از سهو و اشتباه کردن نگاه می‌دارد. با وجود این درباره سهو در تکلیف عمومی نیز اختلافی وجود دارد: سهوکردن مردم عادی در نماز از شیطان است، و سهو پیغمبران از جانب خداست تا به یادشان بیاورد که آنها جنبه خدایی ندارند. شیطان به پیامبر (ص) و امامان (ع) دسترسی ندارد.</p>	<p>ص ۴۷۲: اگر ممکن باشد که پیغمبر (ص) در این مورد دچار سهو و اشتباه شود، در رساندن وحی الهی نیز امکان پیش آمدن چنین اشتباهی می‌رود، چه این هردو از وظایف او است. ابن بابویه در جواب می‌گوید که نماز تکلیفی برای همگان است (و بنابراین پیغمبر که در ادای این تکلیف با دیگران سهیم است امکان دارد که سهو کند)، ولی وظیفه پیغمبری مخصوص او است، و از این بابت خدا او را از سهو و اشتباه کردن نگاه می‌دارد. با وجود این در سهو مربوط به تکلیف عمومی نیز اختلافی وجود دارد: سهو کردن مردمان دیگر در نماز از شیطان است، و سهو پیغمبران از جانب خداست. و از آن جهت چنین می‌کند تا به یادشان بیاورد که جنبه خدایی ندارند، شیطان بر پیامبر (ص) و امامان (ع) دستی ندارد.</p>
۵	<p>ص ۴۹: آموزه وجود ارواح مقدم بر اجساد برای طرفداران تناسخ سودمند است، چرا که می‌توانند از آن برای اثبات نظریه ورود پیاپی روح واحد در بدن‌های متفاوت بهره‌برداری کنند. ولی شیخ صدوق معتقد بود روح تنها یک بار به بدن تعلق می‌گیرد. لذا آشکارا تناسخ را رد می‌کند و دلیل وی این است که «مستلزم انکار بهشت و دوزخ است». وی این عقیده را که روح ممکن است به جای آنکه پس از مرگ تن، جهان را ترک کند و مستقیماً به جایگاه پاداش یا کیفر برود، وارد بدن دیگری شود، مردود شمرده است. ولی شاید میان آموزه وجود ارواح مقدم بر بدن‌ها و نظریه معرفت و علم فطری که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آورده است، ارتباطی وجود داشته باشد.</p>	<p>ص ۴۸۱: آموزه وجود ارواح مقدم بر اجساد برای طرفداران تناسخ سودمند است که می‌توانند از آن برای اثبات نظریه ورود پیاپی روح واحد در بدن‌های متفاوت بهره‌برداری کنند. ولی ابن بابویه خود به آن معتقد بود که روح تنها یک بار به بدن تعلق می‌گیرد. آشکارا تناسخ را رد کرده و دلیل وی آن بوده که «مستلزم انکار بهشت و دوزخ است». این عقیده را که روح ممکن است به جای آن که پس از مرگ تن جهان را ترک کند و مستقیماً به جایگاه پاداش یا کیفر برود، وارد بدن دیگری شود، مردود شمرده است. ولی شاید میان آموزه وجود ارواح مقدم بر بدن‌ها و نظریه معرفت و علم فطری که ابن بابویه در کتاب کمال الدین آورده است، ارتباطی وجود داشته باشد.</p>

جالب است که نویسندگان ارجمند نه تنها مطالب کتاب مکدرموت را سرقت کرده‌اند، بلکه ارجاعاتی را هم که او به عنوان شواهد و مدارک سخنانش آورده است، در مواردی به یغما برده، به جای شواهد و مستندات خویش تحویل خواننده داده‌اند!

گذشته از مواردی که نقل شد، سرقت‌های دیگری نیز صورت گرفته است که به جهت جلوگیری از طولانی شدن مقال، صرفاً به ذکر نشانی برخی از آن مواضع انتحال اکتفا می‌کنیم:

ردیف	نشانی قسمت انتحالی در کتاب نگاهی به تاریخ تفکر امامیه	نشانی متن انتحال شده از کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید
۶	ص ۳۹، ۵-۷	ص ۴۲۶، ۳-۴
۷	ص ۴۳، ۶-۱۰	ص ۴۵۵، ۱-۴
۸	همان، ۱۵-۱۰	ص ۴۵۶، ۲-۸
۹	همان، ۱۶-۱۹	ص ۴۶۳، ۱۵-۱۸
۱۰	همان، ۱۹ تا ص ۴۴، ۴	ص ۴۶۴، ۹-۱۳
۱۱	ص ۴۴، ۵-۱۰	ص ۴۶۵، ۱۴ تا ص ۴۶۶، ۳
۱۲	ص ۴۵، ۱۷ تا ص ۴۶، ۸	ص ۴۷۰، ۳-۱۱
۱۳	ص ۴۶، ۱۰-۱۷	ص ۴۷۰، ۱۴ تا ص ۴۷۱، ۸
۱۴	ص ۴۸، ۵-۱۲	ص ۴۷۲، ۱۷ تا ص ۴۷۳، ۵
۱۵	همان، ۱۴-۱۸	ص ۴۷۶، ۵-۷
۱۶	ص ۴۹، ۱-۴	ص ۴۷۷، ۳-۵
۱۷	همان، ۵-۸	همان، ۱۱ تا ص ۴۷۸، ۲
۱۸	همان، ۱۰-۱۴	ص ۴۷۹، ۵-۸
۱۹	همان، سطر آخر تا ص ۵۰، ۴	ص ۴۸۱، ۱۳-۱۷
۲۰	ص ۵۰، ۴-۷	ص ۴۸۳، ۱۳-۱۸

۲. لغزش‌ها و خطاها در ادعاهای

یکی از نقاط ضعف اساسی کتاب مورد بحث، بیان ادعاهای و مطالب نادرستی است که نویسندگان با سهل‌انگاری خویش فراروی خوانندگان نهاده‌اند. مواردی از این دعاوی نادرست در زیر بازگویی شود:

۱. ص ۵۴، بند سوم: «سیدمرتضی نزد شیخ مفید، هارون بن موسی تلعبکری (م ۳۸۰ق)، قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق) و شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) درس خواند».

اولاً: تا آنجا که می‌دانیم سید مرتضی هیچ‌گاه نزد شیخ صدوق درس نخوانده بوده است. معلوم نیست نویسندگان بر اساس چه سند یا مستندی شریف مرتضی را به پای درس شیخ صدوق نشانده‌اند! احتمالاً نویسندگان محترم کتاب، شیخ صدوق را با برادرش، حسین بن علی بن بابویه قمی - که بنا به گفته شیخ طوسی در کتاب الرجال (طبع قیومی، ص ۴۳۴)، سید مرتضی به روایت از او می‌پرداخته است - خلط کرده‌اند.

ثانیاً: شاگردی سیدمرتضی نزد قاضی عبدالجبار هم به غایت بعید است و احتمالاً - چنان‌که برخی از

محققین تذکار داده‌اند^۱ - از اساس چنین نسبتی درست نباشد.

۲. ص ۱۰۶، بند سوم: «تمهید الاصول شیخ طوسی که بازتاب تفکرات کلامی سیدمرتضی و به طور اعم مکتب بغداد است، در طول قرن‌های میانه، یعنی از قرن پنجم تا قرن هشتم، به مدت سه قرن، کتاب درسی حوزه‌های علمیه امامیه بود.»

ای کاش نویسندگان محترم برای این ادعای خود مأخذ و مرجعی ارائه کرده بودند! معلوم نیست بر پایه کدام منبع، چنین مدعای غریبی را مطرح کرده‌اند. ایشان همین ادعا را بار دیگر در ص ۱۰۹ عیناً تکرار کرده‌اند باز بی آنکه مستندی برای آن ذکر نمایند. به راستی اگر کتاب شریف تمهید الاصول «به مدت سه قرن، کتاب درسی حوزه‌های علمیه امامیه بود» چرا از آن یک نسخه بیشتر از دوران یادشده باقی نمانده است؟ آیا رواست یک پژوهشگر چنین ناسنجیده هر آنچه را که به ذهنش می‌رسد بر قلمش جاری کند و به عنوان آگاهی علمی و تاریخی تحویل خواننده نگون بخت بدهد؟ متأسفانه صفحات کتاب مورد گفت و گو پُر است از چنین ادعاهایی که نویسندگان هیچ مستندی برای آنها ارائه نکرده‌اند.

۳. ص ۱۰۸، س ۹-۱۱: «شاید اولین کتاب شیعی که به صورت منسجم، استدلالی و فراگیر تمام مباحث اعتقادی را به بحث گذاشته، الذخیره

فی علم الکلام سیدمرتضی است.»

گذشته از آنکه سزاوارتر بود به جای فعل «است» در آخر جمله، فعل «باشد» استعمال شود تا عبارت سراسر است‌تر گردد، باید از نویسندگان پرسید که آیا خودشان تا بحال کتاب الذخیره را از نزدیک بررسی کرده‌اند؟! چگونه می‌توان گفت: کتاب الذخیره حاوی تمام مباحث اعتقادی است در حالی که از بُن فاقد مباحث مربوط به اثبات خداوند و صفات اوست. چنان‌که سیدمرتضی خود در آخر الذخیره تصریح کرده است، کتاب الذخیره تکمله الملتخص اوست و هر یک از این دو کتاب بدون دیگری ناقص است.

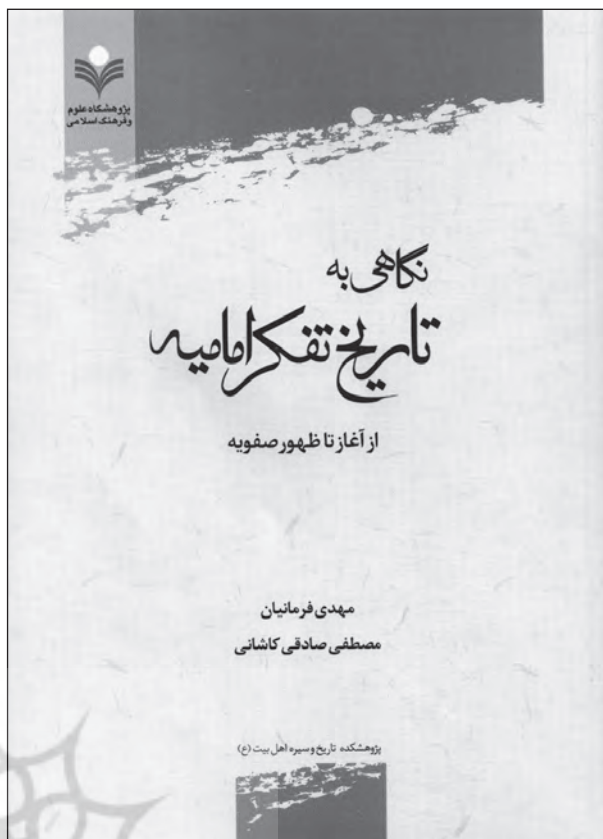
۴. ص ۱۳۷، س ۱-۳: «از کلمات سید بن طاووس به دست می‌آید که وی همچون اسلاف خود به ویژه شیخ مفید و سیدمرتضی، روح را همین بدن می‌داند و قائل به تجرد روح نیست.»

نویسندگان در عباراتی که نقل شد، عقیده یکسان‌انگاری روح و بدن و عدم تجرد روح را به شیخ مفید نسبت داده‌اند. این در حالی است که می‌دانیم شیخ مفید از طرفداران نظریه تجرد روح و تمایز روح از بدن بوده است. عجیب است که نویسندگان، خود، در چند صفحه پیشتر به گزارش همین دیدگاه شیخ مفید پرداخته‌اند؛ آنجا که نوشته‌اند:

خلاصه جمع دیدگاه شیخ مفید در آثارش چنین است: وی ماهیت انسان را غیر مادی و تقسیم ناپذیر می‌داند ... بنابراین روح در نظر شیخ مفید جوهر بسیط است. (ص ۹۸)

با این وصف معلوم نیست که چرا نویسندگان کتاب، در عبارت نخستینی که ذکر شد، شیخ مفید را قائل

۱. مرحوم علامه شیخ محمدرضا جعفری نسبت شاگردی سیدمرتضی نزد قاضی عبدالجبار را نادرست دانسته‌اند. نگرید: مقاله «الشریف المرتضی ائواء علی حیاته و آثاره» بازچاپ شده در مقدمه الملتخص فی اصول الدین، ص ۸.



به يکسان پنداري روح با بدن مادّي معرفّي کرده و ابن طاوس را در اين عقیده پيرو مفيد معرفّي کرده اند!

در حقيقت، قسمت‌هاي عمده‌اي از فصل دوم کتاب يادشده، به ويژه گزارشي که نويسندگان از آراء و اندیشه‌هاي شيخ صدوق در موضوعات مختلف کلامي بيان کرده اند، رونويس محض است از کتاب اندیشه‌هاي کلامي شيخ مفيد نوشته کيش اسلام پژوه مارتن مک درموت بدون آنکه ارجاعي به اين کتاب داده شود!

۵. ص ۱۵۴، س آخر: «علامه حلّي ... براي اين بحث کتاب الفين را با ۱۰۳۸ دليل در عصمت انبيا تصنيف کرد».

طبق آنچه علامه حلّي خود در پايان کتاب آلفين آورده اند ايشان ۱۰۳۸ دليل بر اثبات وجوب عصمت ائمه (عليهم السلام) آورده اند نه بر اثبات عصمت انبياء: «فهذا آخر ما أردنا إيراده في هذا الكتاب من الأدلة الدالة على وجوب عصمة الإمام عليه السلام».

۶. در کتاب مستطاب «نگاهي به تاريخ تفکر اماميه از آغاز تا ظهور صفويه» کم نيست عباراتي که خواننده پس از قرائت آنها ناگزير است از خود پيرسد: «اين مطالب و عبارات چه ربطي به هم دارد؟ و بر اساس چه منطقي نويسندگان از بيان آن مقدمات، به اين نتيجه رسيده اند؟». در ادامه، نمونه‌اي از چنين سخنان فاقد ربط و عاري از پيوند منطقي در کلام نويسندگان کتاب را از نظر مي‌گذرانيم.

در صفحه ۱۱۰، بند دوم، مرقوم فرموده اند:

سيد مرتضي با نگارش کتاب تنزيه الأبياء و الأئمه به بررسي تفصيلي عصمت انبيا و ائمه پرداخت و با تاسي از امام رضا عليه السلام تمام آيات و روايات موهم خطا و گناه انبيا و ائمه را تاويل کرد. تأثير زحمات اين عالم جليل القدر بر تمام فرق در اين زمينه مشهود است. براي نمونه امروز وهابيت که به اصحاب حديث اهل سنت تاسي مي‌کند با وجود اين همه روايات و آيات موهم خطا و گناه در قرآن و کتب صحاح سته، و با آن ظاهرگرابي شديدشان در زمينه عصمت انبيا دست به تاويل و توجيه ظاهر آيات موهم گناه زده، انبيا را معصوم از خطا و گناه مي‌دانند.

از حيث روش تحقيق - و البته اگر بنا باشد گفته‌هاي نويسندگان کتاب را حرف حساب تلقّي کنيم - در عبارات يادشده دو ادعا مطرح شده است که بايد براي اثبات آنها يا استدلال آورده مي‌شد يا ارجاعي ذکر مي‌گريد: يک ادعا اينکه «تأثير زحمات اين عالم جليل القدر بر تمام فرق در اين زمينه مشهود است»، يعنى نويسندگان بايد دليل يا مستندي ارائه کنند براي آنکه نشان دهند تلاش‌هاي سيد مرتضي در بحث تنزيه انبياء «بر تمام فرق» تأثيرگذار بوده است، يعنى اندیشه‌ها و کتاب او در اين زمينه به نوعي مورد التفات «تمام فرق» بوده است و ديگر آنکه ثابت کنند تاويل‌هايي که وهابيان در خصوص آيات و روايات موهم نسبت خطا و گناه به انبياء انجام داده اند تحت تأثير قرائت آثار سيد مرتضي بوده است. متأسفانه نويسندگان نه استدلالی براي اثبات دعواي خويش آورده اند و نه ارجاع مفيد و مناسبی به خوانندگان عرضه نموده اند. تنها دو مأخذ ذکر کرده اند که در يکي از آنها اصلاً شماره صفحه ذکر نشده و معلوم هم نيست غرض نويسندگان از ارجاع به اين اثر چه بوده است! در ارجاع دوم هم فقط مطالبی آمده که نشان دهنده تاويل آيات موهم خطا از سوي يکي از نويسندگان سلفي معاصر است و اصلاً سخني از سيد مرتضي و تلاش‌هاي او در بين نيست! بنا بر اين در خصوص ادعاي تأثيرگذار بودن تلاش‌هاي سيد مرتضي «بر تمام فرق» در اين مسأله و نيز ادعاي تحت تأثير قرار گرفتن وهابيان از آثار شريف مرتضي، هيچ دليلي و مدرکي ارائه نکرده اند و خلاصه، ادعاهايي کرده اند که نه به منقول، مستند است و نه به معقول، معتمد. جای اين پرسش هست که آیا واقعاً ايشان پنداشته اند که وهابيان با خواندن آثار سيد مرتضي موفق به تاويل آيات و روايات موهم خطا شده اند؟ آیا بحث تاويل اين آيات فقط در آثار سيد مرتضي مطرح بوده و در آثار کثيري از عالمان اهل سنت مثل فخر رازي و حتی ابن تيميه مطرح نبوده است؟

۳. لغزش‌ها و آشفتگی‌ها در بیان عبارت‌ها

کتاب موجز «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه» از حیث نحوه نگارش و طرز ویرایش هم در برخی مواضع مشکلات اساسی دارد. عبارات متعددی در این کتاب ملاحظه می‌شود که از حیث زبانی و ویرایشی محل اشکال و محتاج اصلاح است. مواردی از لغزش در بیان جملات و ادای عبارات در این کتاب به شرح زیر است:

۱. ص ۱۵، س ۶: «تکوین و تثبیت تشیع در عصر حضور ائمه شکل گرفت و تثبیت شد!»
۲. ص ۱۶، س ۴: «این دو گروه که ابتدا شیعه علی علیه السلام و شیعه عثمان نامیده می‌شدند، بیشتر بلکه جنبه سیاسی داشتند!»؟
۳. ص ۵۸، س ۲-۳: «شیخ مفید خبر واحد را موجب علم و عمل نمی‌دانست و معتقد بود خبر واحد موجب علم و عمل نمی‌شود!»
- جمله «معتقد بود خبر واحد موجب علم و عمل نمی‌شود» دقیقاً به معنای «شیخ مفید خبر واحد را موجب علم و عمل نمی‌دانست» است. این شیوه نگارش نمونه حشو قبیح است، اگر اقیح نباشد!
۴. ص ۶۰، س ۱۳-۱۴: «پیروان مکتب بغداد جایگاه امام را بر حفظ دین از تحریف، تفسیر صحیح معصومانه از دین و عمل و اجرای دین قایل بودند».

آیا این عبارت با استمداد از نحو فارسی و منطقی ارسطویی قابل فهم است!؟

۵. ص ۷۰، س ۶-۷: «وی معتقد است خداوند در صدور افعال به بیشتر از قدرت خود به هیچ چیز دیگر احتیاج ندارد».

نمی‌دانم این چه شیوه فارسی نویسی است؟ آیا هیچ فارسی زبان شیواسخنی چنین جمله‌ای بر زبان خویش می‌راند؟ کافی بوده به جای کلمه «بیشتر» از واژه «غیر» استفاده می‌کردند تا عبارت سراسر درست شود. راستی مگر وظیفه ویراستار چیزی جز اصلاح این آشفتگی‌ها و نابسامانی‌ها است!؟

۶. ص ۱۰۵، س ۶: «بنابراین تأثیر شیخ طوسی در تمام علوم دینی بر سلف خویش بارز و هویداست».

چطور ممکن است انسان بر سلف یعنی پیشینیان خود تأثیر گذاشته باشد؟! احتمالاً نویسندگان محترم می‌خواستند از اصطلاح «خلف» یا پسینیان استفاده کنند، ولی به غلط و از روی همان شتابزدگی که زین پیش گفتیم، از اصطلاح «سلف» استفاده کرده‌اند!

۷. ص ۱۲۶، س ۱۳: «در این کتاب می‌توان به اسرائیلیات نیز برخورد!»

مضمون عبارت یادشده، در زبان فارسی معمولاً بدین شکل بیان می‌شود: «در این کتاب اسرائیلیات نیز وجود دارد» یا «خواننده در این کتاب با اسرائیلیات نیز مواجه می‌شود» یا ...

۸. ص ۱۶۵، س ۷-۸: «وی معتقد است حقیقت محمدیه غیر از شخص حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که از ابن عربی گرفته است!»

در عبارت خللی وجود دارد و در واقع جمله باید به این شکل بیان می‌شد: «وی معتقد است حقیقت محمدیه غیر از شخص حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و او این مطلب را از ابن عربی گرفته است».

نویسندگان کتاب چون می‌خواستند به هر نحو شده آن پنج اصلی را که در امامیه به عنوان اصول دین مطرح شده است: «اصول دین پنج‌تاست: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد» به سیدمرتضی نسبت دهند، بدون توجه به اصل سخن سید در اینجا، از جانب خود سه اصل «معاد و نبوت و امامت» را به جای پنج اصل معتزله نشانده‌اند! و این جابجایی را به شریف مرتضی نسبت داده‌اند.

۹. ص ۱۶۷، س ۸-۱۱: «نشان دادن جمله های مشهوری مثل تخلقوا باخلاق الله ... در آثار معتبر وجود ندارد!»

یک کتاب پژوهشی باید به اندازه ای متن و استوار نوشته شده باشد که بتواند اعتماد خوانندگان را بخود جلب کند، یعنی مخاطبان با مطالعه کتاب بتوانند اطمینان کنند آنچه نویسندگان ارائه کرده اند عبارت است از مطالبی معتبر و مستند و منسجم که حاصل تحقیقات روشمند مؤلفان در طول زمان است

ظاهراً عبارت صحیح چنین باید باشد: «و نشان داد جمله های مشهوری مثل تخلقوا باخلاق الله ... در آثار معتبر وجود ندارد».

۱۰. ص ۴۲، س ۱۳: «شیخ صدوق برای تأکید بیشتر بر خودداری از این بحث شود، حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را درباره سرنوشت و تقدیر نقل می کند!»

۴. عبارات مبهم

خواننده کتاب حین قرائت آن با پاره ای از دیگر عبارات مبهم نیز روبرو می شود که دریافت مراد نویسندگان از بیان آن عبارات براحتی امکان پذیر نیست. نمونه های زیر از آن جمله اند:

۱. ص ۶۳، س ۱۱-۱۴: «شیخ صدوق پذیرش و ارسال پیامبران را با استقرار صورت نوعیه در ذهن انسان ها هماهنگ می داند. این نشان دهنده آن است که با فیلسوفان میانه خوشی ندارد، همچنان که با هیچ عقل گرایی رابطه ای ندارد».

بنده که چندین بار جملات پیش گفته را خواندم ولی چیزی دستگیرم نشد و عاقبت نفهمیدم منظور از «استقرار صورت نوعیه در ذهن انسان ها» چیست و چه رابطه ای با «پذیرش و ارسال پیامبران» و «نداشتن میانه خوش با فیلسوفان» دارد؛ شما را نمی دانم! محض رضای خدا در اینجا حتی یک ارجاع یا استناد ساده هم از سوی نویسندگان داده نشده تا خواننده لااقل با رجوع به منابع و مراجع دیگر دریابد که نویسندگان چه می خواسته اند بگویند.

۲. ص ۱۰۹، س ۱۶-۱۷: «وقتی در اصول دین علم لازم است پس به دست آوردن علم در فروع که آسان تر است علم اولی است».

من بنده که هر چه بیشتر خواندم، کمتر فهمیدم نویسندگان با بیان این جملات چه می خواهند بگویند!

۵. عدم ربط و فقدان پیوند صحیح میان مطالب
یکی دیگر از مشکلات اساسی کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه»، منسجم نبودن مطالب کتاب در برخی از مواضع است. در این کتاب نمونه هایی را می توان نشان داد که برای خواننده پیوند و ربط میان مطالب کتاب مشخص نمی گردد و مخاطب در نمی یابد که نویسندگان چرا یک دفعه به طرح مطلبی در میان مباحث دیگر پرداخته اند. برای مثال، در صص ۱۱۶ و ۱۱۷ کتاب که نویسندگان مشغول بحث از دیدگاه های ابوالفتوح رازی درباره اهل بیت و صحابه هستند بناگاه، از دیدگاه سدیدالدین حمصی رازی درباره معاد و نظریه اجزای اصلیه سخن به میان می آید و خواننده هیچ ملتفت نمی شود که بحث از سدیدالدین حمصی رازی و دیدگاه او درباره معاد و نظریه اجزای اصلیه چه ارتباطی با بحث از دیدگاه های ابوالفتوح رازی درباره اهل بیت و صحابه دارد. عبارات کتاب را ملاحظه فرمایید:

ابوالفتوح اهل بیت را علت غایی خلق انسان ها می داند و با استفاده از احادیث اهل بیت، آنان را جعل الله المتقین معرفی می کند.

گویا سدیدالدین حمصی اولین کسی است که در موضوع معاد و اعاده معدوم بحث از اجزای اصلی کرده و معتقد است ... (ص ۱۱۷، بند ۳ و ۴)

معلوم نیست آیا «چسب و قیچی» در تدوین مطالب کتاب در کار بوده یا اینکه نویسندگان به عمد مطالب بی ربط را پشت سرهم آورده اند و حلّ معمّای یافتن ربط بین مطالب را بردوش خوانندگان نهاده اند!

۶. لغزش‌ها در نقل

در مواردی آنچه نویسندگان کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه» از منابع دیگر نقل کرده اند از سلامت و صحّت لازم برخوردار نیست و در نقل مسامحه کرده اند. مثال‌های زیر از همین قبیل اند:

۱. ص ۱۰۷، س ۸-۱۱: «سید مرتضی در رسائل خود می‌گوید: متکلمان، اصول را پنج اصل، یعنی توحید، عدل، منزله بین منزلتین، وعد و وعید و امر به معروف دانسته اند که بهتر است به جای آنها، معاد و نبوت و امامت را از اصول دین بدانیم. با توجه به این نکته، اصول دین امامیه با عبارت «اصول دین پنج تاست: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد» مطرح شد.».

اجازه دهید عین کلام شریف مرتضی را در اینجا نقل کنیم تا مشخص شود آنچه نویسندگان محترم نقل کرده اند با آنچه سید فرموده است، اختلاف دارد. نصّ کلام سید مرتضی این است:

أن الذي سطره المتكلمون في عدد أصول الدين أنها خمسة: التوحيد، والعدل، والوعد والوعيد، والمنزلة بين المنزلتين، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. ولم يذكروا النبوة... وبها اقتصر بعض المتأخرين على أن أصول الدين اثنان التوحيد والعدل، وجعل باقي الأصول المذكورة داخلًا في أبواب العدل. فمن أراد الإجمال اقتصر على أصلين التوحيد والعدل، فالنبوة والإمامة التي هي واجبة عندنا ومن كبار الأصول، وهما داخلتان في أبواب العدل. ومن أراد التفصيل والشرح وجب أن يضيف إلى ما ذكره من الأصول الخمسة أصلين: النبوة، والإمامة. (رسائل الشريف المرتضى، المجموعة الأولى، صص ۱۶۵ - ۱۶۶)

ملاحظه می‌فرمایید که شریف مرتضی نگفته: «بهتر است به جای آنها [یعنی پنج اصل، یعنی توحید، عدل، منزله بین منزلتین، وعد و وعید و امر به معروف]، معاد و نبوت و امامت را از اصول دین بدانیم»، بلکه سخن سید این است که اگر کسی بخواهد اصول دین را به نحو تفصیلی بیان کند باید به پنج اصلی که متکلمان معتزلی گفته اند (یعنی: یعنی توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین منزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر) دو اصل نُبُوت و امامت را هم اضافه کند. در این صورت اصول دین می‌شود هفت اصل که عبارتند از: توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین منزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر، نُبُوت و امامت.

نویسندگان کتاب چون می‌خواستند به هر نحو شده آن پنج اصلی را که در امامیه به عنوان اصول دین مطرح شده است: «اصول دین پنج تاست: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد» به سید مرتضی نسبت دهند، بدون توجه به اصل سخن سید در اینجا، از جانب خود سه اصل «معاد و نبوت و امامت» را به جای پنج اصل معتزله نشانده اند! و این جایجایی را به شریف مرتضی نسبت داده اند. تازه بر اساس عبارت نویسندگان کتاب و نسبت نادرستی که آنها در این زمینه به علم الهدی داده اند، نتیجه آن می‌شود که سید فقط به سه اصل «معاد و نبوت و امامت» معتقد باشد و بنابراین حتی پنج اصل مورد نظر آنها نیز ثابت نمی‌شود!

جالب توجه است که نویسندگان ارجمند دوباره همین بحث را در صفحه ۱۰۸ کتاب نیز مطرح کرده، و نصّ کلام سید را آورده و به درستی ترجمه کرده اند که: «بنابراین نبوت و امامت نیز باید به آن اصول پنج‌گانه اضافه شود»؛ اما متوجه تهافت کلام خود با آنچه در صفحه قبلی گفته اند، نشده اند!

۲. ص ۷۰، س ۲-۴: «سید مرتضی اسماء موجود، دائم، قیوم، ثابت و قدیم را لایق شأن الهی می‌داند و قدیم

دیری است که نشر آثار سطحی و کم‌مایه از سوی پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌های ما در عرصه رقابت در تکثیر آثار و نشر هر آنچه به نام تحقیق صورت می‌گیرد، فزونی یافته است

را به (اختصت بما لا أول لوجوده) تعریف می‌کند.»

روشن است که سیدمرتضی قدیم را به «اختصت بما لا أول لوجوده» تعریف نکرده، بلکه به «ما لا أول لوجوده» تعریف نموده است و فعل «اختصت ب» در نقل تعریف قدیم در این کتاب زائد است.

۷. اغلاط حروف نگاشتی و لغزش در ضبط اسامی

در سرتاسر کتاب نمونه‌هایی از اغلاط حروف نگاشتی و خطاهای متعدّد در ضبط اسامی دیده می‌شود که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ص ۱۴، س ۹: همیشه ← همیشه.
۲. همان، س ۲ از انتها: صداری ← صداری.
۳. ص ۶۸، س ۹: المحدث ← المحدث.
۴. همان، پاورقی ۳: انتشاب ← انتساب.
۵. ص ۸۱، پاورقی ۳: رسائل الشریف الرضی ← رسائل الشریف المرتضی.
۶. ص ۸۷، س ۱۶: معتقد اسست ← معتقد است.
۷. ص ۹۲، س ۵: عده‌ای بر این باورند ← این باورند.
۸. ص ۱۰۶، سطر یکی به آخر: محقق حلّی (م. ۶۶۷ ق.) ← (م. ۶۷۶ هـ ق.).
۹. همان، پاورقی ۱: آقابزرگ تهران ← تهرانی.
۱۰. ص ۱۱۱، پاورقی ۲: سدیدالدین حلّی ← سدیدالدین حمّصی.
۱۱. ص ۱۱۸، س ۴: خواجه نصرالدین طوسی ← خواجه نصیرالدین طوسی.
۱۲. ص ۱۲۴، پاورقی ۱: اعلام الطرق ← أعلام الطرائق.
۱۳. ص ۱۲۸، پاورقی ۲: منتخب الدین ← منتجب الدین.
۱۴. ص ۱۴۶، س ۱۱: بسطه المنصف فی شرح الاشارات ← المصنّف.
۱۵. ص ۱۵۰، س آخر: در توصیه «انا الحق» ← توجیه.
۱۶. ص ۱۵۹، س ۱۳: المحصل افکار المتقدمین ← محصل افکار المتقدمین.
۱۷. ص ۱۷۵، س ۱۴: متشابهات القرآن و مختلفه ← متشابه القرآن و مختلفه.
۱۸. ص ۱۷۶، س ۱۰: مقالات الاسلامیین ← مقالات الإسلامیین.
۱۹. ص ۱۸۱، س ۱۰: دارالملال ← دارالهلال.
۲۰. همان، س ۱۱: ارشاد الطالبین فی شرح نهج المسترشدین ← إرشاد الطالبین إلى شرح نهج المسترشدین.

آنچه گذشت برخی از لغزش‌ها و عیوب کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه» بود. با توجه به حجم اندک کتاب (حدود ۱۹۰ ص در قطع رقعی) به نظر می‌رسد این اندازه نابسامانی، جزئی و قابل اغماض نباشد. تمام سخن این است که یک کتاب پژوهشی باید به اندازه‌ای متقن و استوار نوشته شده باشد که بتواند اعتماد خوانندگان را بخود جلب کند، یعنی مخاطبان با مطالعه کتاب بتوانند اطمینان کنند آنچه نویسندگان ارائه کرده‌اند عبارت است از مطالبی معتبر و مستند و منسجم که حاصل تحقیقات روشمند مؤلفان در طول زمان است و بنابراین چنین کتابی نگاشته‌ای است شایان اعتنا و حائز اعتبار. بدیهی است که خوانندگان کتاب «نگاهی به تاریخ تفکر امامیه» با مشاهده لغزش‌ها و آشفتگی‌های یادشده به هیچ روی نمی‌توانند به مطالب ارائه‌شده از سوی نویسندگان با دیده اعتماد و اعتبار بنگرند. در این صورت

ساده‌گیری و سهل‌انگاری
بیش از اندازه در کار
ارزیابی و داوری کارهای
پژوهشی، یکی از مهم‌ترین
علل تولید و نشر آثار
چنین ضعیف و نابسامان
در حوزه اسلام‌شناسی و
خصوصاً شیعه‌شناسی است.

جای این پرسش از نویسندگان و ناشر کتاب هست که اصولاً تألیف و نشر چُنین کتاب کم ثمری چه فایده‌ای (البته برای غیر از نویسندگان آن) می‌تواند در پی داشته باشد؟

سخن آخر اینکه شوربختانه دیری است که نشر آثار سطحی و کم‌مایه از سوی پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌های ما در عرصه رقابت در تکثیر آثار و نشر هر آنچه به نام تحقیق صورت می‌گیرد، فزونی یافته است به طوری که دست‌کم نویسنده این سطور در سالیان اخیر کمتر کتابی را در میان منشورات وطنی در حوزه اندیشه دینی دیده است که برخوردار از معیارهای علمی راستین باشد و نویسنده آن با سخت‌کوشی و مجاهدت عالمانه اثری وزین و محققانه به طالبان این معانی عرضه کرده باشد. طبعاً حصول چُنین وضعیتی اسفباری که نماینده انحطاط علمی و حکایتگر ابتدال پژوهشی در این مرز و بوم است معلول عللی چندگانه و چندگونه است که باید به دقت بررسی و برای رفع و اصلاح یکایک آنها چاره‌اندیشی کرد. به طور قطع ساده‌گیری و سهل‌انگاری بیش از اندازه در کار ارزیابی و داوری کارهای پژوهشی، یکی از مهم‌ترین علل تولید و نشر آثار چُنین ضعیف و نابسامان در حوزه اسلام‌شناسی و خصوصاً شیعه‌شناسی است. من خود بارها شاهد بوده‌ام که چگونه داوران و ارزیابان و ناظران محترم با سهل‌انگاری در امر خطیر ارزیابی، به صلاحیت اثری کم‌مایه برای چاپ حکم کرده‌اند و در نتیجه، آثار ضعیفی که هیچ صلاحیت انتشار نداشته‌اند به بازار کتاب راه یافته و فضای علمی کشور را بیش از پیش به ابتدال و انحطاط کشانده‌اند. از این گذشته، اصرار متولیان امر بر انتشار هر چه بیشتر آثار و فربه‌تر ساختن کارنامه‌ها و کارنامه‌ها، گاه موجب شده است که حتی اگر اثری در ارزیابی علمی نمره قبولی نگیرد، باز هم برای آنکه کارنامه نشر سازمان مربوط پربارتر شود و هم به جهت آنکه هزینه‌های پرداختی از بابت حق‌التحقیق و حق ارزیابی و... ثمری داشته بوده باشد، بر چاپ آن اثر تأکید می‌شود، غافل از آنکه نشر پژوهش‌های ضعیف و پرداخت هزینه برای چاپ و توزیع آنها، ضراری است مضاعف. یعنی چنین کاری فایده که ندارد هیچ، بلکه موجب ضرر فکری و مالی به خواننده می‌شود و در دراز مدت موجب تنزل شدید سطح علمی جامعه می‌گردد. امیدوارم مسؤولان امر چاره‌ای برای این مُعضل بیندیشند و زمینه تعالی علمی هر چه بیشتر را در حوزه پژوهش‌های اسلامی فراهم کنند.